

انتقاد پرویز صداقت از سیاست‌گذاری اقتصادی در کشور

به نام «عدالت»، فقر و فلاکت توزیع می‌کنند

پرویز صداقت، مولفه‌های فضای ناکارآمد و مغشوش اقتصاد ایران را تفسیر می‌کند؛ از بالا رفتن قیمت‌ارزو و پایین آمدن معیشت دستمزدهای دیگران گرفته تا اصرار بر خصوصی سازی و مقررات زدایی از بازار آشفته کار. این اقتصاددان معتقد است دولت و مجلس گرفتار یک سر در گمی تمام عیار هستند؛ فقر و فلاکت بیش از همیشه، همه گیر شده و تمام راه‌هایی که تا امروز رفته‌اند، سرراز ناکجا آباد در آورده است.



نسرین هزاره مقدم

این روزها کاهش ارزش پول ملی، مشکلات بسیاری را در عرصه اقتصاد خرد و کلان ایجاد کرده و به عبارتی نوعی «آنومی شدید اقتصادی» به وجود آورده که تأثیر آن را در خردترین سطوح زندگی روزمره مردم می‌توانیم ببینیم. اقلای مثل «بوشک بیچه» و «شیر خشک» نیز دچار کاهش عرضه و افزایش قیمت شده‌اند. تولیدکنندگان صنعتی نیز به خاطر افزایش قیمت مواد اولیه و البته تحریم‌ها دچار مشکل شده‌اند اما برخی بر این اعتقادند که دولت با تبعیت از سیاست‌های دست راستی صندوق بین‌المللی پول، در سد جبران کسری تراز پرداخت‌ها و به دست آوردن درآمد دلاری بیشتر است و به همین دلیل است که بحران ارز را کنترل نکرده و نمی‌کند. شما این تحلیل را چطور ارزیابی می‌کنید و تأثیر افزایش قیمت ارز را بر زندگی روزمره مردم و تولید چطور می‌بینید؟

فکر می‌کنم دولت دچار سردرگمی تمام عیار است. برنامه‌های اقتصادی دولت‌های بعد از جنگ، مبتنی بر نوعی نولیبرالیسم اقتصادی بوده که اساساً مدیریت اقتصادی دوران تحریم و بحران از آن قابل استخراج نیست. به سبب افزایش دائمی نرخ ارز، شیرازه اداره امور بیش از هر زمان دیگر از دست دولت خارج شده است. نه بنگاه‌های اقتصادی قادرند ولو بر نامه‌های کوتاه مدت در دستور کار داشته باشند و نه خانواده‌ها و صرف‌کنندگان می‌دانند با این موج تورم افسار گسیخته چگونه باید مواجه شوند. همه دچار نوعی استیصال شده‌اند.

از سوی دیگر دولت تعهدات بودجه‌ای و ریالی خود را با توجه به افزایش شدید بهای دلار و نیز کاهش احتمالی درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز بهتر می‌تواند پاسخگو باشد، یعنی دولت در این میان از سقوط ارزش پول ملی

منتفع شده است. به عبارت دیگر با وضعیتی پارادوکسیکال روبه‌رو شده‌ایم، سقوط ارزش پول ملی فضای اقتصادی را مدیریت‌ناپذیر کرده اما در عین حال مدیریت تعهدات ریالی بالفعل و بالقوه دولت آسان‌تر شده است.

مردم و بنگاه‌های اقتصادی تولیدی در اوضاع کنونی، گرفتار وضعیت بحرانی و بی‌سابقه در تمامی چند دهه گذشته شده‌اند. مزبگیران و فرودستان مستأصل‌تر از هر زمانی‌اند و تورم به گویاترین شکل، کمرشان را شکسته است. علاوه بر آن، همین الان نرخ بیکاری، بیکاری جوانان و بی‌ثباتی کار در سطوح ویرانگری قرار دارد. در برخی مناطق محروم نرخ بیکاری جوانان حدود ۵۰ درصد است در حالی که به سبب شرایط کنونی موج جدیدی از بیکاری هم در راه است. به سبب افزایش شدید نرخ ارز و به تبع آن افزایش آتی بهای اغلب کالاها و برخی خدمات، تقاضای سوداگرانه‌ای در بازار برای خرید به قصد ذخیره کردن ایجاد شده است. همین تقاضا در کوتاه مدت یا به طور دقیق‌تر در یک فاصله چندماهه فروش برخی بنگاه‌ها را افزایش می‌دهد اما در مورد همین بنگاه‌ها هم از سوی به سبب افزایش بهای نهاده‌ها از سوی دیگر انقباض تقاضای ناشی از کاهش درآمدهای واقعی خانوارها و محدود شدن صادرات، تاگزیر از کاهش تولید در مقایسه با ظرفیت واقعی خواهند بود و این یعنی افزایش هر چه بیشتر شمار بیکاران.

راه‌حل ساختاری برای بر کردن فاصله دستمزدها و هزینه‌های واقعی زندگی، غیر کالایی کردن ضروریات در حوزه معیشت، آموزش، بهداشت و سرپناه است. سیاست‌های دیگر راه‌حل واقعی نیست چرا که در شرایط کنونی با پی آمدهای تورمی بعد از مدتی افزایش دستمزدها برای اثر می‌کند

دولت، خط‌مشی اقتصادی روشنی ندارد و نتواند به آن است که ناراضی‌ها به بروز اعتراضات در سطح شهرها منجر نشود. از سوی دیگر امید به آن بسته که در این میان، تحولات ژئوپلیتیک به کمک‌اش بیاید و از شدت تحریم‌ها کاسته شود.

چرا بعد از بیش از سه دهه اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و خصوصی سازی آن هم در کشوری که هم صنایع تولیدی آن نوابست و هم بخش خصوصی به معنای آزاد و رقابتی آن وجود ندارد، باز هم دولت‌ها اجرای این دست سیاست‌ها اصرار می‌ورزد؟ گزارش‌های مجلس از ارزیابی اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ به صراحت می‌گوید که اجرای این سیاست‌ها موفقیت‌آمیز نبوده و به توزیع نابرابری و فقیر دامن زده، چرا هنوز دولت دست بردار تعدیل ساختاری نیست؟

پاسخ خیلی پیچیده نیست چون حاکمیت یک ارگان و داور بی‌طرف اجتماعی نبوده و خودش از خصوصی سازی‌ها به سه شکل ذی‌نفع بوده است. نخست آن که با واگذاری یک واحد اقتصادی، بخشی از تعهدات مالی دولتی کاسته می‌شود. دوم آن که به‌مسند واگذاری، دولت از منابع جدید ریالی بهره‌مند می‌شود یعنی در کفه تعهدات، بار مالی دولت کاهش می‌یابد و در کفه درآمدهای ترازوی بودجه، دریافتی دولت افزایش می‌یابد. سوم نیز آن که واگذاری‌ها فرصتی برای برخورداری از رانت ایجاد می‌کند. در اقتصادی که به فساد ساختاری مبتلاست قیمت‌گذاری واحد در شرف واگذاری و اطلاعات درونی از آن می‌تواند فرصت‌هایی برای سودآوری غیر متعارف پدید آورد. در عین حال، فراموش نکنید که نظارت بعد از واگذاری نیز در سطح اندکی بوده و همین نیز فرصت‌هایی برای کسب سودهای غیر متعارف در هر دوره یک سلسله

کلیدواژه‌های صوری باید در قوانین و برنامه‌ها بیاید. یک روز این کلیدواژه «عدالت» است، روز دیگر افزایش کارایی، یک روز تعدیل ساختاری و در دوره کنونی هم «اقتصاد مقاومتی» واژه‌ای است که زینت‌بخش هر قانون و برنامه‌ای شده است. مناطق آزاد و ویژه در ایران بعد از انقلاب فضاهایی مهیای دور زدن اندک نظارت‌های موجود برای خروج ارز و قاچاق کالا بوده‌اند، ضمن آن که همان حداقل مقررات نظارتی بر بازار کار را ندارند. به نظر می‌رسد هدف تأسیس مناطق ویژه و آزاد جدید، ایجاد فضاهای خارج از نظارت جدید برای خروج ارز و قاچاق کالا است. نمایندگان کنونی و اسلاف‌شان با تصویب ایجاد این مناطق طی حدود سه دهه، بخش بزرگی از ثروت ملی و فرانسلی ایرانیان را با سهولت به خارج از ایران انتقال دادند و به هر حال باید پاسخ‌گوی آسیب جبران‌ناپذیری که به اقتصاد ایران و نسل‌های فعلی و آتی آن زده‌اند، باشند.

به معیشت کارگران بازگردیم. محاسبات «حداقلی» نمایندگان کارگران در شورای عالی کار نشان می‌دهد که تا نیمه مردادماه ۹۷ کارگران بخشی از قدرت خرید خود را از دست داده‌اند. مرکز پژوهش‌های مجلس نیز در گزارشی تأیید کرده که هر ۱۰۰ دلار صد گرانی ارز موجب دو درصد تورم می‌شود، یعنی تا امروز تورم بیش از ۶۰ درصدی داشته‌ایم. بر اساس ماده ۴۱ قانون کار، مزد کارگران باید متناسب با تورم واقعی و هزینه‌های سبب معیشت افزایش یابد. در این شرایط نمایندگان کارگری، دولتی‌ها و کارفرمایان را مجاب به پذیرش واقعیت‌های معیشتی مردم کرده‌اند و توافق شده که حداقل کاهش قدرت خرید دستمزد کارگران (۸۰۰ هزار تومان) به صورت غیر نقدی جبران شود. شما این تصمیمی که البته بسیار حداقلی و ناکافی است را چقدر ضروری می‌دانید و آیا با این استدلال هم‌نوا هستید که اگر مزد زیاد شود، اقتصاد دچار مارپیچ حلزونی تورم می‌شود و بنابراین افزایش دستمزد به زودی بی‌اثر خواهد شد؟ این استدلال می‌گوید ترمیم قدرت خرید باید در سطوح بالاتر از دستمزد صورت بگیرد و افزایش دستمزد نمی‌تواند مشکلات را به صورت ماندگار حل کند. این در حالیست که فعالان کارگری معتقدند افزایش دستمزد یک «ضرورت غیر قابل انکار» است و اقدامات دیگر نیز باید به موازات آن انجام شود.

متأسفانه فلاکت اقتصادی چنان ابعاد فاجعه‌باری پیدا کرده که پرداخت‌هایی از این دست اگرچه انکارناشدنی است اما چنان که گمگیتد بسیار حداقلی و ناکافی است. به نظر مهم‌تر از این افزایش‌های موردی که چاره‌ساز هم نیست، کارگران و مزبگیران باید راه‌حل‌های ساختاری‌تر را در دستور کار قرار دهند. فاصله کنونی حداقل دستمزد و سبب معیشت خانوارها حاصل مجموعه سیاست‌هایی است که طی سه دهه گذشته به موازات انجام دستمزدهای واقعی، بخش بزرگی از خدماتی را که مردم قبلاً به طور رایگان از آن بهره می‌بردند به انجای



نمایندگان کنونی و اسلاف‌شان با تصویب ایجاد مناطق آزاد، بخش بزرگی از ثروت ملی و فرانسلی ایرانیان را با سهولت به خارج از ایران انتقال دادند و باید پاسخ‌گوی آسیب جبران‌ناپذیری که به اقتصاد ایران و نسل‌های فعلی و آتی آن زده‌اند، باشند

مختلف پولی و به‌طور دایم‌گران و گران‌تر کرد. یعنی از سوی دستمزد واقعی کارگران یعنی دستمزد پس از کسر تورم، کاهش یافت یا ثابت ماند و از سوی دیگر بخشی از خدماتی که قبلاً به صورت رایگان یا با هزینه‌ای اندک در اختیار طبقات مختلف مردم بود، پولی شد. برای مثال، هزینه‌های آموزش راد را در نظر بگیرید. امروز علاوه بر آموزش دانشگاهی که به‌طور دائم طی سه دهه گذشته هر سال برای بخش بزرگی از جمعیت پولی شده است، آموزش در سطوح ابتدایی و متوسطه نیز تا حدود زیادی پولی و کالایی شده است. حتی امروز اغلب مدارس دولتی هم هزینه‌هایی از خانواده‌ها دریافت می‌کنند. یعنی بخشی از نیازهای خانواده‌ها که قبلاً توسط دولت بر ایگان تأمین می‌شد امروز به سبب هزینه خانوارها اضافه شده است. همین‌طور هزینه‌های درمانی و دارویی را در نظر بگیرید و حجم گسترده داروهایی را که از پوشش بیمه‌ها خارج شده‌اند.

به‌عنوان مثالی دیگر مسکن‌های تعاونی را در نظر بگیرید که در گذشته‌های نزدیک، سرپناه بخش عمده‌ای از مزبگیران، مثلاً معلمان را تأمین کرده بود اما در تمامی سه دهه گذشته، مسکن از یک حق شهروندی به یک کالا برای سوداگری مالی بدل شد و روزه‌روز بهای آن افزایش یافت به گونه‌ای که امروز خرید آن از دسترس اغلب طبقات مردمی خارج است. به این فهرست نیازهای پایه‌ای که به‌شکل گسترده کالایی شده را می‌توان افزود.

در چنین شرایطی، راه‌حل ساختاری برای بر کردن فاصله دستمزدها و هزینه‌های واقعی زندگی، غیر کالایی کردن این ضروریات در حوزه معیشت، آموزش، بهداشت و سرپناه است. سیاست‌های دیگر راه‌حل واقعی نیست چرا که در شرایط کنونی با پی آمدهای تورمی بعد از مدتی افزایش دستمزد برای اثر می‌کند. متأسفانه نکته مهم این است که منافع گروه‌های فرادست و نیز ساختار هزینه‌های بخش عمومی چنان به سوی هزینه‌های غیرمولد تخصیص پیدا کرده که بدون یک تغییر ساختاری، امکان غیر کالایی کردن این هزینه‌ها وجود ندارد. علاوه بر آن، بسیاری از گروه‌ها و طبقات حاکم در فعالیت‌های انتفاعی در بخش درمان و بهداشت و مسکن ذی‌نفع‌اند و به‌سادگی زیر بار چنین درخواست‌ها و مطالباتی نخواهند رفت.

نخواهند رفت.